

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحثی را که شروع کردیم راجع به حدیث لا ضرر که اشاره ای هم شد که واقعا خبر حدیثی است که خیلی محل بحث و تأمل قرار گرفته و انصافش هم که بحثها در این جهت خیلی با ارزش است. خصوصا به اینکه نسبت به خود حدیث از بزرگان ائمه شأن اهل سنت در سندش بحث کرده اند. و خبر رسائل و کتابها در مباحث فقهی عرض کردم در کتابهای متعددی که به عنوان اشباه و نظائر قواعد فقهی آمده است متعرض شدند حتی در کتابهایی که به اسم احکام سلطانیه ایشان هم متعرض شده است چون بعضی از نکات هم راجع به حدیثی که ما راجع به امام باقر است انجا انشاء الله متعرض این قسمت هایش می شویم. حتی اخیرا نگاه کردم در این معاصرین فقه ابازیه، ابازیه یک طایفه ای از خوارج هستند. خودشان ادعا می کنند که جزء خوارج تندرو نیستند. ادعایشان این است. علی ای حال که در مثل عمان هستند اینها اخیرا کتابی نوشته اند خیلی هم قشنگ چاپ کرده اند خیلی مفصل. چون اینها غالبا از نظر علمی تخیلی ضعیفند. خوارج فوق العاده ضعیفند. لکن خیلی زحمت کشیده اند یک حرکتی برای خودشان شروع کرده اند برای ما تعجب آور است. بهر حال یک شرح مفصلی ایشان داده است در این قواعد فقهیه در جلد سوم راجع به حدیث لا ضرر مفصل وارد شده است. بزرگان ما هم که نوشته اند و یک بحثی است که خبر واقعا جای بحث فراوان دارد. راجع به این قاعده لا ضرر عرض شد به اینکه ما البته به آیات هم تمسک شده است ما فعلا آیات را متعرض نشدیم بناش که آیات را بگذاریم در وقت دلالت حدیث انشاء الله تعالی که زمینه دلالت آیات در آنجا روشن شود. دلالت حدیث در ذیل آیات روشن شود. عرض کنم که فعلا طبق همان قاعده ای که داریم بر اینکه یک منظومه فکری روشنی را مطرح کنیم یا منظومه علمی، زمینه های حدیث، تاریخش، خصوصیاتش، تا کجاها مورد قبول بوده است بعد مطابقش بدهیم با روایات خود اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و ببینیم که نتیجه نهایی در مطلب چه پیش می آید. عرض کنم که در این کتاب نصب الرایه که فعلا با عنوان مقدمه طبعا بحث ما فعلا در مصدر، سند و متن حدیث است فعلا اجمالا و فعلا وارد این بحث می شویم به نحو اجمال انشاء الله در مخصوصا بحثی که مربوط می شود به روایات اهل بیت و روایات خودمان آنجا این یکی یکی این خصوصیات را بیشتر متعرض می شویم. فعلا در این سه نکته مصدر و سند و مسئله متن به نحو اجمالی زمینه هایی که قبل از روایات ما موجود بوده است. عرض کردم در این کتاب البته کتاب های دیگری نوشته اند معاصرین هم کتابهای زیادی نوشته اند تخریجات زیادی کرده اند ما آن مقدارش که تقریبا نافع و دقیق و اساسی است را متعرض می شویم یک توضیحات مختصری هم در حد توضیحات مختصر از این مطالب اهل سنت عرض

می کنیم برای آشنایی. عرض کنم که ایشان در این کتاب من فعلا از نصب رایه می خواهم، نصب رایه در یک قسمت هایش انصافا دیگر حرف آخر را زده است و انصافا تقریبا کاری کرده است که می شود گفت چیزی بر دیگری نگذاشته است. در اینجا البته هست مصادر دیگر هم هست که از دست ایشان فوت شده است و توضیح نداده اند اما بهر حال کتاب بسیار خوبی است طرف حنفی هم هست مخصوصا حنفی ها متهم هستند که با حدیث خیلی سروکار ندارند و به قیاس رو آورده اند این کتاب برای آنها ارزش خاصی دارد به خاطر اهتمامشان. انصافا حقا یقال نسبت به یک نفر حنفیه خیلی عجیب است انقدر در حدیث کار کرده است. خیلی انصافا نکات فراوانی ۵/۱۵۰۰

یک منطقه ای است در جنوب دریای سرخ که سابقا

به نظرم نزدیک جزایر کومارو آنجاها باشد یا جزایر قمر سابقا قمر می گفتند. و ایشان اهل آنجا است.... عرض کنم ایشان طبق قاعده ای که اهل سنت دارند ماها غالبا از این طرف حساب می کنند به قول خودمان از مصادر. مثلا می گویم رواه مشایخ الثلاثه. مثلا می گویم رواه الکلبینی. اهل سنت بیشتر از صحابه حساب می کنند. که این حدیث را مثلا از صحابه بعد طرق مختلف را به صحابه عده ای شان حتی حالت مثلا از این صحابی سه تا تابعین باز از هر کدام چند نفر اینها را همه را یکی یکی مقایسه می کنند. ایشان حالا آن کار را نکرده است اما از صحابه شروع کرده است. به لحاظ صحابه ای که ایشان نام برده است افرادی که از ایشان حدیث نقل شده است. یکیش عباد بن سامط است این حدیث عباد بن سامط در این یکصد سال اخیر ما خیلی مشهور شد. به خاطر اینکه مرحوم شیخ الشریعه رحمه الله علیه از کتاب مسند احمد نقل کرد غالب کسانی که آمدند غالبا همین چون خود ایشان رساله ای نوشته اند در لا ضرر روی این بیشتر مانور داده شده است در مباحث اصول متأخر ما چون ایشان از افراد نادری بوده است که خود ایشان در حدیث و رجال کرده بود خود مرحوم شیخ الشریعه، به نظرم ملا فتح الله است اسمش اصفهانی قدس الله سره اضافه بر این با مصادر اهل سنت هم مطالعه کرده بود دیده بود یک مقداری سبب شده بود که افکار آنها را هم اثار آنها را هم به شیعه بیاورد. در حد زمان خودش خب خیلی خوب است و قابل استفاده است. و ایشان حالا من اجمالا عرض می کنم چون شاید یواش یواش توضیحات دادیم ما این را از قرن قبل شروع کردیم قاعدتا باید از قرن قبل شروع کنیم ایشان نقل می کند حدیث را از کتاب مسند احمد و اضافه بر او یک مبنایی می گیرد که این حدیث با تصور روایات اهل بیت این جزء احکام سلطانی است به اصطلاح ماها. این در دیروز در بحث فقه عرض کردیم یک بحثی است که غیر از خود جعل قانون خود مقنن راه هایی را هم باید بگیرد برای پیاده کردن قانون. مصدرهای مناسب. این لا ضرر از آن قبیل است. در حقیقت یک مصدر مناسبی است که در جامعه آن قوانین ممکن است اجرای قانون برای افراد ایجاد ضرر کند این طبق احکام سلطانی و احکام ولایی است. چون قبل از ایشان حتی بعد از ایشان مدعی بودند که نه این ناظر به مقام تشریع است. مثلا اوفوا بالعقود که در قرآن آمده است اگر معدی به ضرر شد

دیگر به آن وفا واجب نیست. که از آن خیار مثلا در می آوردم. این ناظر به مقام تشریع است. ایشان ناظر به مقام احکام سلطانی به قول بعضی ها ایشان اولین کسی است که در میان علمای ما این طرح اینکه این جزء احکام سلطانی است و به اصطلاح ما بستر سازی اجرای احکام در جامعه است. به اصطلاح دیگر حالا احکام سلطانی را بخواهیم زمینه سازی بستر سازی یعنی حاکم اسلامی اضافه بر حکومت و اضافه بر اینکه احکام بیان می شود آن راه های پیاده کردن را هم باید تطبیق کند و مخصوصا آن قصه ای که پیش ما سندش کاملا واضح است روایت از امام باقر است که امام می فرماید که ثمره بن جندب همان قصه ثمره معروف که درختی در خانه کسی داشت بدون اجازه وارد می شد موجب اذیت و آزارش می شد. هر چه پیغمبر به لغات مختلفی به او گفتند که به تو پول می دهیم قبول نکرد. آن انصاری گفت این اذیت می کند درخت مال ایشان است من زن دارم بچه دارم اجازه ای بگیرد حساب و کتاب همین طوری صاف داخل منزل ما می شود تا به درختش سرکشی کند. پیغمبر گفتند خانه در بهشت می دهم. حالا این خانه در بهشت در روایت ما است. در روایت اهل سنت نیست. با اسانید و متونش را انشاء الله جداگانه متعرض می شویم. بعد پیغمبر فرمودند که انک رجل مضار خطاب کردند به آن ثمره و لا ضرر و لا ضرار اذهب فافلعه و ارم بها. برو آن درخت را بکن بنذا بیرون. خب طبیعتا این معنایش احکام سلطانی است. یعنی اینکه ملکیت طرف گاهی معدی می شود به ایجاد ضرر برای دیگران. نقص برای دیگران. این را باید حاکم جلوییش را بگیرد. یک حکم که می خواهد پیاده شود فرض کنید مثلا بنا شده است که قوانین رانندگی باشد. گاهی قوانین رانندگی در یک منطقه شهر ایجاد ضرر می کند. مزاحمت برای دیگران می کند. موارد لا ضرر این طور چیزها است.

این بستر مناسب این احکام سلطانی آن وقت اضافه بر آن روایت ما که لا ضرر در ذیل قضیه ثمره بن جندب آمده است اضافه بر او آن نکته خیلی مهمی که من می خواهم الآن اجمالا عرض کنم بعد تفصیلا آن نکته خیلی مهمی که مرحوم شیخ الشریعه روی عبارت مسند احمد توجه داشت ما متونی که داریم در باب لا ضرر مثلا قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار. متون ما این است. در این متن هست قضی ان لا ضرر و لا ضرار. این را من مقدمتا عرض کردم چون ما روی متن خیلی حساسیت داریم. می گوید چون در این روایت قضا بعد هم یک روایت دیگر است که بعد عرض می کنم الآن چون من اجمالا لذا ایشان خیلی روی این متن اعتنای بیشتری کردند. در متون اهل سنت هم دارد که قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار. اما در این متن اهل سنت مال عباد بن سامط دارد قضا رسول الله عن عباد بن سامط ان رسول الله قضا ان لا ضرر. در این کلمه قضا اضافی دارد. لذا این رازده است به احکام سلطانی. قضا یعنی پیغمبر برای تطبیق این حکم در جامعه این کار را انجام داد و لذا از زمان شیخ الشریعه غیر از بحث های سند و اینها این بحث هم مطرح شد که مفاد حدیث تبیین، حکومت بر ادله اولیه دارد یا مفاد حدیث جزء احکام سلطانی است به قول این آقایان. احکام سلطانی هم به اصطلاح ما وسائلی که حکومت به دست

می گیرد برای اجرای اسلام. اگر با مشکلی برخورد با این لا ضرر آن وسائل را بر میدارد. روشن شد احکام سلطانی؟ و مرحوم شیخ الشریعه قائل شد که این جزء احکام سلطانی است. خب بعضی ها قائل هستند با ایشان و لکن مشهور این است. استادمان مرحوم سیستانی حفظه الله تفصیل قائل است. لا ضرر را به احکام اولیه می زند لا ضرار به احکام سلطانی. تفکیک بین این دو عبارت. علی ما فی الکتاب. البته من خودم از ایشان حضورم یاد نمی آید حالا در کتابی که چاپ شده است ایشان بین لا ضرر و لا ضرار لا ضرر مثلا می آید اوفوا بالعقود را می گیرد اما لا ضرار برای بخش دوم است که احکام سلطانی باشد. چون این بحث را الآن من عرض کردم که این در ذهن شما ابتدائا معنا بیاید یواش یواش هی نکات بحث را عرض کنم. آن وقت ایشان یکیش عباد بن سامط است. یکیش ابن عباس است. اینهای دیگر را علمای ما و حتی شیخ الشریعه هم بحث نکردند همین عباد را بیشتر رویش حالا به لحاظ تعداد صحابه یک عباد دو ابن عباس سه ابو سعید خدری چهار ابو حریره پنج ابو لبابه شش ثعلبه بن مالک و هفت جابر بن عبد الله هشت عایشه. پس مجموعا در صحابه به هشت نفر نسبت داده شده است. باز هر کدام طریق دارند. آن وقت این خیلی یک کمی شما را می خواهم آشنا کنیم با کاری که سنی ها بالأخره از قرن هشتم عرض کردیم خیلی کار کرده اند. خب مثل بخاری تمام اینها را قبول نمی کند. مسلم هیچ کدام از اینها را قبول نمی کند. اصلا در صحاح ست اگر موطع مالک چون در صحاح همین طور حالا خیال کنید خیلی مسلم ست باشد نیست. اگر موطع مالک را جزء صحاح ندانیم چون معروف این است که موطع نیست. چون اگر موطع درست است به قول خودشان هم زمانا مقدم است چون مالک صد و هفتاد و خورده ای فوتش است بر تمام آنها مقدم است لکن چون در کتابش مخلوط به فقه است و فتاوا است حدیث صرف نمی دانند یا حدیث مجرد به اصطلاح خودشان نمی دانند. بهر حال در کتاب البته این چون اینجا بحث کتاب موطع را ندارد آن مرسل است کتاب موطع مالک به صورت مرسل است. اینها را من بعد توضیح می دهم فقط می خواهد اشاره و غیر از ایشان در صحاح ست متعارف ما فقط ابن ماجه نقل کرده است. یعنی در این شش تا فقط ابن ماجه نقل کرده است. طبیعتا ابن ماجه پیش اهل سنت اضعف صحاح است. بلکه عده ای او را اصلا از صحاح خارج می دانند. انقدر این ضعیف است. خصوصا که بعضی از موارد به قول خودشان حدیث جعلی دارد. چون حدیث درجات ضعفش زیاد است. ضعیف، ضعیف شدید ضعیف جدا تا می رسد به جایی که موضوع. گفت لیس و رای عباد من ۱۵/۵۵.... دیگر اشد از موضوع ندارد. اشدشان موضوع است. ادعا شده است که در کتاب موضوع هم دارد. اینقدر این ضعیف است. چون یک حدیث مفصلی در فضل قزوین دارد که خودش هم قزوینی است که پیغمبر در شب معراج در قزوین این طور خب خیلی ها حمل کرده اند که چون شهر خودش بوده است این حدیث نامربوط را آورده است.

کیف ما کان ابن ماجه در میان اینها من یک توضیحاتی هم عرض کنم اضعف است. بنابراین در مجموعه صحاح ست فقط صحیح سنن ابن ماجه آن هم سنن می گفتند سنن ابن ماجه، صحیح مال بخاری است. الجامع الصحیح و بقیه شان نیآورده اند خب این خیلی عجیب است با این همه اسانید مخصوصا که در کتاب حاکم که البته حاکم را هم ولو به قول خودشان ائمه شأن حساب می کنند لکن می گویند در آن میول شیعی بوده است و بعضی از روایاتش که در اهل بیت است این ذهبی چون تند است ذهبی به خلاف ایشان، می گوید این از همین درویش و مرویش ها اصحاب طرق ها درویش هایی که مداحی در خیابان ها می کنند و راه میفتند شعر برای اهل بیت می گویند می گوید این احادیث را از این اصحاب طرق گرفته است. علیّ ائی حال ایشان هم لکن خب بهرحال حاکم امام فی الشأن یعنی مجموعه آثاری که دارد قابل قیاس با ابن ماجه نیست.

کیف ما کان این مجموع هشت نفر از صحابه. خب روشن شد یعنی بعباره آخری از وقتی که حدیث پیش اینها اشتها پیدا می کند سعی می کنند راه های مختلف، یک کسی رفته گوشه یک کسی رفته است آن طرف، راه های متعددی را برای ثبوت حدیث ببینند. اگر بنا باشد مشکل داشته باشد مشکل قاعدتا امر اول می شود. قرن دوم و سوم مشکل کم می شود دیگر. این همه نقل بکنند می خواهم زمینه فکری را برای شما آماده کنیم که مشکل عادات قرن اول است. حالا این اجمال قصه یواش یواش بخوانیم. حدیث عباد را ایشان از ابن ماجه استخراج کرده است. در این کتاب نصب الرایه. از مسند احمد نقل نکرده است. و خب این نمی شود ما که شیعه هستیم و دور هستیم بدانیم در مسند احمد است آقای زیلعی که امام فی هذا الشأن نداند. ایشان از ابن ماجه نقل کرده است با سند خودش که الآن وارد بحث نمی شویم. منتهی می شود سند همان طور که دیروز عرض کردیم به شخصی به نام اسحاق بن یحیی بن ولید بن عباد. البته این هم باز محل کلام است که این اسحاق نوه برادر عباد است یا نوه پسر خود عباد. این هم اختلافی است بینشانو این اسحاق عن جده عباد. این در کتاب ترمذی این طور آمده است. اسحاق عن جده عباد البته اجمالا می دانید عباد شخصیت اجتماعی مهمی بود چون این باده جزء دوازده نفر، اولین کسانی که هنوز پیغمبر در مکه تشریف داشتند و در مدینه آمدند در لیلہ العقبه یعنی در آن وقت هنوز مثلا در بعدی ها این جمره عقبه د امنه کوه بود. عقبه یعنی دره. در این دره شبانه با پیغمبر بیعت کردند. در دو سفر حج قبل از هجرت. در دو سفر حج قبل از هجرت لیلہ عقبه اولی و عقبه لیلہ ثانی. دو سال اول دوازده نفر بودند ثانیه بیشتر بودند. عباد جزء آن دوازده نفر است یعنی جزء آن دوازده نفر اولیه ای که از به اصطلاح مدینه آمده بودند برای حج با پیغمبر لذا خود اینها به عنوان اولین مؤمنین عنوانی هم داشت خودش از شخصیت ها بود اینها خاندانی بودند در مدینه بودند عنوان خودشان محفوظ بود. عباد بن سامع. این نوه پسرش است نه نوه خودش. نوه پسرش. اسحاق بن یحیی و این طور که در کتب اهل سنت من دیدم نوشته اند قتل سال ۱۳۱. علت قتلش این حدود آمدن بنی عباس است. چون

.....

اواخر ۱۳۲ بنی عباس سرکار رسید. حالا در قضایای سیاسی مدینه بوده است نمی دانم. احتمالاً من مصدر کم نگاه کردم دو سه مصدر بیشتر نگاه نکردم. احتمالاً شاید در جای دیگر شرح بیشتری نوشته باشند. بنابراین من چون این نکته را که الآن می گویم ایشان معاصر امام صادق است. و از خاندان معروفی هم هست. یعنی از نسل عباد. عباد هم یک شخصیت تأثیرگذار در میان مسلمانان انصار به عنوان دوازده نفر مؤمن اولیه که نه فقط ایمان بلکه بیعت با رسول الله کردند. خب لهم شأن بالاسلام همین طور هم هست جزء به اصطلاح انصار اولیه هستند بلکه هسته اولیه انصار را اینها تشکیل دادند. این دوازده نفر که در ليله عقبه با رسول الله بیعت کردند. بهر حال این شخص در مدینه کشته می شود این معاصر امام صادق است شاید هم هم عمرهای امام صادق باشد. آن وقت بنا بر مشهور که خود عباد ۳۴ وفاتش است. اگر راست باشد چون پنج شش سال بعد هم نوشته اند. تا زمان معاویه هم نوشته اند. یعنی در زمان عثمان خود عباد فوت کرده است. بین این دو تا یعنی بین کشته شدن این با فوت جدش، جد پدرش نود و هفت سال فاصله است. اینکه می گویند لم یدرک جده مال این است. جد آیه. اگر قول به اینکه مثلاً زمان معاویه هم عباد فوت کرده باشد حدود نود سال عادتاً فاصله خیلی زیاد است. فاصله بین دو وفات با نود سال خیلی زیاد است. لذا اشکالی که در این روایت، اصولاً بعدش هم یک مشکل دیگر دارد که عده ای از این معاصرینش نوشته اند اصلاً مجهول است خودش وضع روشنی ندارد عباد این شخص کیست. به عنوان نوه پسر عباد البته نسبتش هم واضح نیست که نوه برادر ایشان است یا نوه خود ایشان. از خاندان خود ایشان است یا خاندان برادرش.

کیف ما کان لکن این اسحاق آن بحث هایی هست مال اهل سنت یعنی واضح است که اهل سنت به خاطر این اسحاق اشکال در سند دارند مثل بخاری و اینها اشکال دارند. یک اشکال این است که ایشان درک نکرده است. یک اشکال دیگر هم امثال بخاری دارند که این احتمالاً به صورت نوشتاری بوده است. به اصطلاح می گفتند حدیثه صحیفه. این تعبیر. یعنی یک اوراقی بوده است از جدش به او رسیده است برداشته است تحدیث کرده است. چون ندارد عن آیه عن جده. اگر عن آیه داشت مثلاً این اوراق را از پدرش شنیده است او از جد پدرش شنیده است. چون ندارد مستقیم دارد عادتاً تفاوت زمانی هم دارند عادتاً میشود صحیفه. یک اصطلاحی است ماها نداریم اهل سنت زیاد دارند. حدیثه عن فلان صحیفه.

س: ... وجاده ما نمی شود

ج: چرا وجاده خود اهل سنت هم هست. نه می خواستم این را بگویم که این به نحو سماع نبوده است. اگر عن آیه بود عن جده بود یک چیزی بود در آن. مثلاً عن جده عن آیه یعنی پدر جدش باز یک مطلبی بود. اما این به نحو صحیفه است. باز امثال بخاری و اینها خب

بحث معروفی بوده است که این صحیفه من دیگر اینجا وارد بحث های حدیثی نمی شوم طولانی است بحثش یک کمی. چون در روایات ما معارض دارد. البته ما قبول نکردیم یک روایتی است از امام جواد می گوید اینجا کتاب های شیعه را مخفی کرده اند زیر زمین در آوردیم فرمودند حضرت فرمودند ... ۲۴/۳۰

اینجا اینکه از امام جواد نقل شده است همان بحثی بوده است که امثال بخاری داشته اند که آیا ما از صحیفه می توانیم نقل کنیم یا خیر. حالا نمی خواستم وارد این بحث بشوم. دقت می کنید؟ قبول این خیلی مشکل است. استاندارد علمی شان قبول نمی کردند. در استاندارد علمی حالا ممکن بود چند نفرشان قبول کنند. در بحث متعارف علمی قبول نمی کردند. چون سماع نداشت یا به عبارت دیگر اتصال نداشت. حالا فرض کنیم این اسحاق ادعا می کند من یک مجموعه اوراق پیش من هست اینجا مال جدم است. و لذا می گفت عن جد أبیه. ایشان نقل می کرد. اینجا می گفتند اشکال ندارد بالأخره نوه پسرش است دیگر. اهل البیت اذن ما فی البیت. بنابراین مشکل ندارد قبول کنیم. ولو به نحو صحیفه باشد. قرض من می خواهم ذهنیت آقایان برایتان روشن شود. مثلاً همین که معروف است که بخاری در کتاب صحیحش از امام صادق ندارد. حالا خیالش جای خودش. از امام صادق ندارد. خوب او با امام صادق قطعاً قبول دارد. جای شبهه نیست نه اینکه بحث در وثاقت امام صادق است. آن شبهه اش همین است. می گوید وقتی از جعفر بن محمد پرسیدند که احادیث شما از پدرتان چیست گفته است قال مره سماع و قال مره صحیفه. چون بخاری خیلی دقت می کند در اینجا که حتماً باید سماع باشد و صحیفه را قبول نمی کند. مراد از صحیفه همین نوشتاری است که ما می گوئیم به صورت نوشتاری قبول نمی کند. پس یک اشکال در اسحاق خودش ذاتاً مجهول است. چون درک جد از پدرش نکرده است گفته اند این صحیفه بوده است. این یک مطلب. من هم اعتقاد همین است. اعتقاد من این است که حتی شواهد روایی ما یعنی شیعه حتی شواهد روایی ما کاشف از این است که این صحیفه بوده است. یعنی ورقه بوده است. بعید از لفظی باشد و اگر پدرش هم می گفت اسم می برد مثلاً همان ورقه را هم سماع، ظاهراً یکی از مواردی که در اوایل قرن دوم که ایشان ۱۳۱ وفاتش است به عنوان یک نوشتار از صحابه ما این را مفصلاً جداگانه بحث کردیم که اصولاً اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم یک مجموعه هایی پیدا شد اینها نوه و یا به واسطه از صحابه بودند من می گویم منظومه فکری اهل سنت فقط روی این عنوان شخص رفته اند. ما اسم این را گذاشتیم روش علمی یا روش فکری اما اگر مجموعه فکر کنیم اسمش را گذاشتیم منظومه فکری یا منظومه علمی ما به روش منظومه مثلاً فرض کنید در همین اوایل قرن دوم کتابی را به زید عن أبیه حضرت سجاد عن أبیه الحسین عن أبیه علی بن ابی طالب همین اوایل قرن دوم عمرو بن شعیب این هم نوه پسر عمرو عاص است. عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو عاص. این هم صحیفه ای را این را ندیده ام چاپ هم شده است جداگانه در روایتش الی ماشاء الله موجود بود. به نام صحیفه صادره. این عبد

الله پسر عمرو عاص عرض کردیم تقریباً می شود گفت چهره معروفی که تقریباً مثلاً بین اهل سنت از صحابه نوشتار دارد همین است. عبد الله پسر عمرو عاص. کارهای پدرش هم نبود در خط پدرش نبود البته می گفت پیغمبر به من فرموده است الزم أباک. هر چه پدرش می گفت گوش می کرد اما در خط پدرش نبود. بیشتر در خط همین علم بود و نوشتار بود. ادعا می کند که من از پانزده سال، بین پانزده و شانزده شروع می کنم به نوشتن این حدیث. در فتح که در سال هشتم در ماه رمضان اولین بخش حدیثش هم آنجا نوشته است. یعنی تقریباً وضع کاری ایشان روشن است. از ماه هشتم از ماه رمضان سال هشتم ایشان شروع به نوشتن کرد تا آخر. البته باز هم بخاری چون می گفت صحیفه است قبول نمی کند. باز هم مسلم چون صحیفه بوده است قبول نکرد. همنا مشکل صحیفه. خود ابن حزم که یک مقداری در این جهت باز با آنها فرق می کند ایشان هم قبول نمی کند. می گوید صحیفه سوء، این صحیفه بدی است. فیها منکرات مثلاً امور منکری دارد چیزهای غیر قابل تصدیق دارد. صحیفه سوء. ابن حزم هم البته ابن حزم ان حدیث اولش که مال ماه رمضان سال هشتم است قبول میکند. بقیه اش را قبول نمیکند. حدیثی که چهار فقره دارد. آن را قبول می کند بقیه را قبول نمی کند. بهر حال ما

سؤال: حدیث که در زمان صد سال اول بوده است این الآن چطوری با این صحیفه هایی که

پاسخ: ما به اندازه کافی خارج شدیم بخواهیم سؤال شما را جواب دهیم خروج اندر خروج می شود. من فقط در حدی که می خواهم یک ذهنیتی را در آن زمان مثلاً همین کتاب سکونی، این هم یک کتابی بوده است عن جعفر عن أبيه عن آبائه عن علی قال قال رسول الله. ما تا در میان شیعه که مثلاً ما از خط غیر از اهل بیت هم یکی از فرزندان امیر المؤمنین است به نام عمر بن علی، اسمش عمر است که در اصطلاح اهل انصاف نه در رجال، اهل انصاف به او عمر اطرف می گویند. عمر الاطرف پسر امیر المؤمنین است. چون ما یک عمر بن علی بن الحسین هم داریم. یعنی حضرت سجاد هم فرزندی به نام عمر دارند هر دو شان هم عنوانی دارند چون هر دو هم انصاف عنوانی دارند به او می گویند عمر الاشرف. از نوه های آن عمر اول که بر می گردد به علی بن ابی طالب آن هم رساله ای داشتند. آن هم عن علی عن آبائه این غرضم از اوایل اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم یک چیزی بود و آن اینکه نوه ها و خاندان این صحابه از پدران خودشان یا مستقلاً از آن صحابه نقل می کردند. یکیش به نظر من این است. به نظر من هم می آید که صحیفه باشد. اعتقاد این است که بعید است نقل شفاهی باشد. و یکی از عجایب چون بحث که مربوط به اهل سنت است. دعواهایی که آنها دارند با روایت عباد لکن من می خواهم این را عرض کنم که یکی از عجایبی که برای ما هنوز روشن نشد قطعاً از این روایت چون روایت در، اصولاً آنچه که به حال اسحاق نقل کرده است در اهل سنت همه اش قضایای رسول الله است. قضا رسول الله قضا این طوری است. یعنی من به نقل از ابن عدی در کامل می گوید که تماش در قضایا است و راوی همه اش هم یک نفر است همین موسی بن عقبه. کسی دیگر هم از او نقل نکرده است. منحصر

در یک نفر است. دقت می فرمایید؟ من فکر می کنم یک مجموعه بوده است شاید حدود دوسه صفحه بوده است. ادعا می کرده است که اینها مال جدم عباد بن سامط است. دقت کردید؟ چون من عرض کردم توضیحش را باز در آن مجموعه فکری وقتی که جناب آقای به اصطلاح عمر بن عبد العزیز به فکر افتاد که سنن پیغمبر را جمع کند من جمله به مدینه. از این نوشته ها تنظیم کردند برای جمع سنن. از این نوشته هایی که بود اینها چند نوشتار بود که جمع کردند برای تنظیم سنن. البته کتاب ایشان نبود. اما بود. من جمله زنی است از انصار به نام عمره بنت عبد الرحمن. این اسمش عمره است عمر نیست. عمره بنت عبد الرحمن الانصاریه. این هم نوشتاری داشت. ایشان صحابی نیست. ایشان تابعی است. یعنی خیلی عجیب است ها. ایشان هم نوشتاری داشت که این نوشتار را از عایشه نقل می کند. عن عایشه عن رسول الله. من چند بار دیگر هم توضیح دادم این مرحله کار خیلی مهم است که اینها ابتدا چگونه این سنن رسول الله را جمع می کنند. در دنیای اسلام این مسئله، مسئله تدثیرگذاری است. این معروف بود به سنن عمره. سنن یعنی ما سنه النبی آن وقت این سنن را اصطلاحاً سنن عمره می گفتند. چون عمره بنت عبد الرحمن اینها را از عایشه نقل می کرد. دقت کردید؟ ببینید همین این صفحه ای که الآن من داشتم می خواندم صفحه ۳۸۴ از جلد ۴ کتاب نصب الرایه بود. آخرین حدیثش گفتم اسم عایشه را هم بردم که از عایشه، آخرین حدیثش اینطوری می گوید عن فلان تامی گوید عن عمره عن عایشه. تاریخ این یکی هم روشن شد قبل از اینکه به این برسیم. تاریخ این یکی هم روشن شد. این از همان هایی بود این کتاب از همان هایی بود که عمر بن عبد العزیز دستور داد از او بگیرد. و کتب آن تکتب سنن عمره. که عرض کردم بعضی از کتاب های فارسی عده ای هم نوشته است سنن عمر. گفته این عمر بن عبد العزیز دنبال سنن عمر بن الخطاب بوده است. این نیست. عمر سنن نداشته است. سنن مال عمره است. زعم هست این شخص. اگر صحابه هم نیست. اینها را نوشته بوده است از عایشه. روشن شد؟ یکی از مبادی ای که جمع کرده اند برای جمع آوری سنن همین کتاب عمره بود. عمره بنت عبد الرحمن انصاریه. اینجا هم دارد. عن عایشه عن النبی قال لا ضرر و لا ضرار. پس معلوم شد به لحاظ صحیفه ای چون ما خیلی دنبال این قصه هستیم اگر صحیفه باشد نقلش تقریباً واحد می شود. لفظی باشد مختلف می شود اما صحیفه که باشد پس معلوم شد که این نقل در این حدیث حالت صحیفه ای دارد. حالا دیگر من چون سرما خوردم بی حال هم بودم حتی شبهه بود که نیایم درس. البته الآن وارد بحث نمی شویم آقایان می خواهند بعد مراجعه کنند. از عجایب این است این حدیثی که مال عباد است من سابقاً شماره گذاری کردم حدود شانزده تاسنت بود. امروز که نگاه می کردم به نظرم بیشتر می آمد گفتم باز شماره گذاری کنم. حدود شانزده سنت است. از این شانزده تا حدود هفت هشت تا پیش ما آمده است. این تمام مقدماتی که امروز گفتیم این هم جزء عجایب کار است. خود این شخص و خود این کتاب بین اهل سنت محل اشکال است. خیلی عجیب است. عین این عبارت پیش ما هم آمده است و یک راوی واحدی هم هست. یک

مقدارش هم اگر پریروز دقت کردید آقای خویی که خواندیم آقای خویی هم دارد این مقدارش هم مرحوم آقای شیخ الشریعه استخراج کرده است. یک مقدارش هم ما اضافه کردیم. از عجایب این است که سندش یکی است عقبه بن خالد عن ابی عبد الله. عین عبارت همین کتاب عبادہ است. این هم جزء عجایب کار است باز. و لذا عرض کردیم شبهه قوی پیش ما است که این صحیفه باشد. احتمال بسیار قوی. شبهه نه. و این جزء عجایب کار ما است یعنی واقعا جزء عجایب کار ما است. م مطابقه کردم حالا می خواهند با این دستگاه ها استخراج کنند عین این عبارت، عبارت ایشان که ابن ماجه نقل کم کرده است اما نقل کامل این قسمت یعنی کامل تا مقداری نه همه اش. در کتاب مسند احمد آمده است. در مسند احمد چاپ شده است نه اینکه آمده است. مال احمد نیست. در مسند احمد چاپ شده است آنجائی شود نگاه کنید و عرض کردم اصلا اینها را تکه تکه کردم شماره گذاری کردم چون امروز هنوز وارد این حدیث نشدم. این حدیث را باید جداگانه مفصل بررسی کنیم. فقط یک زمینه سازی فعلا داریم می کنیم که ان زمینه کار ما روشن شود که می خواهیم چه کار کنیم. در مسند احمد شماره گذاری کردیم نمی دانم نصفش یا بیش از نصفش یا کمی کمتر از اسمش به عین الفاظ در روایت ما است و یک روایت واحد هم هست. اگر این مصباح آقای خویی هم نگاه کنید چند تا از آنها را آورده است. دو سه تا از آنها را آورده است. عن عقبه بن خالد عن ابی عبد الله. این یک نکته ای است که بعضی از همین روایتی که الآن برای شما گفتیم که صحیفه صادره عبد الله بن عمرو، بعضی از قسمت هایش به عین الفاظش در روایت ما از امام صادق آمده است. به عین الفاظ. این هم چیز غریبی است. یک دو سه تا مجموعه نوشتاری بوده است که به صحابه البته حدیث که چرا مثلا سکونی زیاد حدیث نقل می کند از امام صادق که به این الفاظ در کتب اهل سنت یا از انس است یا از کسی دیگر است یا از صحابه است یا از تابعین است. اما این جور عین یک سند واحد هم هست یعنی یک شخص واحدی هم اینها را انجام می دهد. لذا در مثل این موارد احتمال می دهیم که شاید این شخص رفته پیش امام صادق این چند ورقه را برده است که اقا این در مدینه، چون عرض کردم شواهد نشان می دهد که این کار در مدینه بوده است. و ۱۳۱ دیگر امام صادق تقریبا بیست سال از دوران امامت ایشان کمتر از بیست سال چون ۱۱۴ ابتدای امامت و ۱۳۱ حدود بیست سال هفده سال از دوران امامت یعنی دیگر کاملا بحث جافتادگی و چطور شده است که نوشتاری را که بعدها اهل سنت قبولش نکردند چرا ابن ماجه قبول کرده است. ابن ماجه یک تکه اش را آورده است. پسر احمد هم قبول کرده است. عبد الله. در مسند احمد چاپ شده است اما مال احمد نیست مال پسرش است که بعد توضیحاتش را عرض می کنم. این حدیث را یک کمی من صحبت کردم انشاء الله بقیه اش را بعد. چرا روی این حدیث بیشتر مانور می دهیم بعد هم بیشتر عرض خواهیم کرد ان این است که در این حدیث دارد قضا عن لا ضرر. در آن یک قضا دارد. در بقیه قضا ندارد. روشن شد؟ چون بعدها مرحوم آقای شیخ الشریعه می خواهد از کلمه قضا در بیاورد که احکام سلطانی است. این است که ما روی

این کلمه روی این حدیث خود ایشان هم روی این حدیث خیلی مانور داده است. ببینید این حدیث ایشان یک حدیث عباده رواه ابن ماجه فی سننه. اسم احمد را نمی برد اصلا. دقت کردید؟ حالا در کتاب معروف شده است به حدیث احمد. ایشان اصلا اسم احمد را نمی بردو حق هم با ایشان است. روایت مال احمد نیست میگویم صد سالی است که در حوزه های قم گفته شده است مسند احمد. مسند چاپ شده است اما مال احمد نیست. در این یک تکه ایشان فقط یک کمی را آورده است. قضا عن لا ضرر و لا ضرار. لکن حدیث عرض کردم به حسب این اوضاع ما حدود مثلا دو صفحه است تقریبا و من شماره گذاری کردم انشاء الله وقتی که چون روی این حدیث بعدا مفصل صحبت می کنیم الان فقط زمینه سازی صحبت کردم. انشاء الله روی حدیث عباده جداگانه بحث می کنیم و به لحاظ تاریخی هم خب احمد بر ابن ماجه مقدم است. زمانش مقدم است. عادتا اگر در کتاب احمد بود باید از او نقل می کرد. چون مقدم زمان است. لکن خواهیم گفت این مال احمد نیست مال عبد الله پسرش است. ایشان هم از احمد نقل نکرده است. نمی دانسته که بعد شیعه ها بیشتر می آیند از احمد نقل می کنند. و حق هم همین است. روایت مال احمد نیست البته احمد روایت را دارد جای دیگر دارد و چیز دیگری است. این نیست.

بهر حال چون ما نکات غیر از جهت بحث لا ضرر نکات تاریخی را هم در نظر می گیریم. البته این باید بررسی شود من هنوز هم توضیح واضحی ندادم. من مطرح می کنم آقایان فکر کنند شاید بعد ما بیایند فکر کنند اینکه یک نوشتاری که پیش خود اهل سنت اعتمادش بر آن مشکل است عین آن عبارت را با سند واحد، سندش هم واحد است این هم خیلی عجیب است. البته دو سه تکه شاید در کافی آمده است بقیه اش در کتاب شیخ آمده است. سند هم دقیقا یکی است. این هم جزء عجایب کار است. ایا اینها عرضه بر امام صادق شدند؟ اینکه شأن امام صادق اجل است که بیایند مثلا کتابی که محل اشکال بوده است منصوب به عباده حضرت بخواهند خودشان آن را نقل کنند این که خیلی مستبعد است جدا بلکه جزء محالات است. مستحیلات است. علی ای حال تمام این مقدمات را عرض کردم آقایان می توانند با مراجعه به کتب، اصل این روایات در کتاب مسند احمد در جلد ۵ چاپ شده است در ذیل ببینید عبد الله که پسر احمد است چون احمد مسند را به حسب صحابه نوشته است مثلا مسند عباده. عبد الله بعد از اینکه کتاب پدرش را آورده است گاهی خودش هم اضافات دارد. معروف است به زیادات احمد. البته این هم تفصیل دارد. لکن مجموعا به این می گویند زیادات. زیادات عبد الله عن أبیه. در آنجا ایشان آورده است. البته در این نسخه شش جلدی که چاپ رسمی است وقت هم گذشت این نکته را هم بگویم که شاید منشأ اشتباه شیخ الشریعه اولاً این کلمه ملثفت نشده است در همین چاپ دارد اخبار عبد الله. از این جایی که اخبار است این مستدرک مسند است. مال پسر احمد است. بعد هم در این نسخه ای که ما داریم چاپ شده است عبد الله عن أبیه. قال حدثنا أبی. شاید این منشأ اشتباه

.....

شیخ الشریعه شده است خیال کرده است که این روایت مال احمد است. لکن در این چاپ جدید، انصافاً خیلی زحمت کشیده اند ما می غصبه می خوریم که ما شیعه چقدر عقب افتادیم حدود ۵۴ جلد چاپ کرده اند مسند احمد از این معاصرین اهل سنت که خب حدیث شناس هم هستند شاید حدیث شناس های معاصر ما این شخصی که تحلیل کرده است یا بی نظیر است یا کم نظیر است. ایشان تصریح می کند که در بعضی نسخ هست. می گوید نیست کلمه حدثنا ابی نیست. خود من هم تا همین امروز تصورم این بود که در دوره سابق هم گفتیم که عبد الله از پدرش نقل کرده است. تا امروز اصلاً تصورمان این بود. امروز مراجعه کردم ایشان می گوید که در بعضی از نسخ است. صحیحش عبد الله عن فلان اصلاً حدثنا ابی در آن نیست. خود من هم دیشب نگاه کردم. معلومات ما امروز عوض شد. غرض این به خاطر همین نسخه چاپی خب مبدأ آن همین نسخه چاپی بود. این در این نسخه تحقیق جدید که کرده است ایشان نوشته است در بعضی از نسخ نیست بنابراین اصولاً حدیث از خود عبد الله محض است. از پدرش هم نیست. از پدرش هم نشنیده است. ایشان ترجیح می دهد حدیث مال خود عبد الله است. و فکر میکنم باید همین طور هم باشد و الا ایشان استخراج از احمد می کرده است. اسم احمد نبرده است فقط سنن ابن ماجه. آن وقت در آن متنی که عبد الله نقل کرده است سابقاً حالا نمی دانم کجا نوشته است یاد نمی آید. چیز کردم شماره گذاری کردم. قضا و قضا و بعضی ها هم قضا ندارد. انشاء الله مناسبت چون می گویم بعد باید بخوانم متن لطیفی است متن تاریخی لطیفی هم هست عده ای از مطالب در آن هست عده ای از اقصیه رسول الله است قضا های رسول الله است آنجا هم راجع به کلمه قضا باید توضیح دهیم که در قرآن هم دارد و ما کان مؤمن و مؤمنه اذا قضی الله رسوله این قضا در قرآن هم هست. اضافه بر قرآن در روایات هم هست. این را باید توضیح کامل دهیم هم این طرف هم آن طرفش تا روشن شود. لکن آقایان می توانند با همین مراجعه ای که من عرض کردم آن متن را از کتاب مسند احمد چاپ قدیم جلد ۵ در مسند عبادۀ پیدا کنند و بعد در روایات شیعه عقبه بن خالد عن ابی عبد الله یک چیز عجیبی است هنوز هم ما گیر داریم. پس البته این باید به حساب غیر از جهتی که اهل سنت دارند به لحاظ ما هم باید این روایت بررسی شود. این صحیفه باید بررسی شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين